

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه اتراب (جله دوم)

جله خانوادگی - استاد اخوت ۱۳۹۱/۰۹/۲۱

- برای حل مشکلات جامعه مسلمین و سلامتی همه شیعیان، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه ان شاء الله خداوند تفضلی کند و عقب ماندگی های ما را به نحو احسن جبران شود و به کارهایی توفیق پیدا کنیم و حرف هایی را بشنویم که نواقصی را که به مرور زمان در ما ایجاد شده است ان شاء الله برطرف شود، صلواتی ختم بفرمایید.
- برای اینکه ان شاء الله خود را در محضر پیامبر اعظم (صل الله علیه و آله و سلم) و در حریم قدسی ایشان بیابیم و از مواهب این زیارت استفاده کنیم، صلواتی ختم بفرمایید.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱)

بنا شد سفری به زمان پیامبر اکرم (صل الله علیه و آله و سلم) داشته باشیم و آیات را در زمان خودش بشنویم. چرا که وقتی که ما اسم پیامبر را می شنویم همش از خوبی های و معنویت پیامبر و مقرب بودن ایشان می شنویم و علاقه ای به ایشان پیدا می کنیم که این خوب هم هست اما وقتی بنا می شود با پیامبر زندگی کنیم، احکام پیامبر را اطاعت کنیم، ممکن است در آنجا پیامبر حاضر نشود و ما دچار نوعی دوگانگی شویم و این دوگانگی خیلی خطرناک است، انسان را به مرز نفاق و کفر می کشاند. در حالیکه انسان لبی یا مغزی ندارد، فکر می کند با پیامبر رحمت ارتباط دارد در حالیکه خیلی هم مرتبط نبوده است.

لذا این سوره ملموس کردن یک زندگی است که باید با پیامبر زندگی کنیم و ببینیم نواقص ایمانی مان که جاست.

تقوا داشتن و اطاعت نکردن از کافرین و منافقین در دستور کار پیامبر قرار می گیرد و با صفت علیم و حکیم خدا ارتباط پیدا می کند.

مشخص است که جامعه نسبت به علم توأم با حکمت خدا دچار ضعف اعتقادی است و احساسش بر این است که خدا جاهایی را یا نمی‌داند یا اگر می‌داند حکمی را برای آن در نظر نگرفته است یا اینکه احساس می‌کند که خدا امور را به مسلمان‌ها واگذار کرده است و در این امور دخالت نکرده است. بحث سیطره نداشتن نیست بلکه می‌گویند خداوند چنین کاری نکرده است و یا علمش را بر امور نافذ نکرده است یا در جاهایی حکمش را جاری نکرده است و خلاء حکمی دارد.

این برای یک جامعه خیلی طبیعی و عادی است. یعنی مثلاً اگر در جامعه اختلافی صورت بگیرد، سعی می‌کنیم با عقل و منطق خودمان آن را حل می‌کنیم و هیچوقت فکر نمی‌کنیم که این حکمی داشته باشد. به ندرت پیش می‌آید که برای حل مشکل به دنبال حکمی از سوی خدا باشیم، در حالیکه همه چیز حکم دارد. پس این شد نکته اول.

وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا (۲)

دومین بحث که در آن جامعه باید مورد توجه قرار بگیرد این است که کارهایی که باید در جامعه صورت گیرد باید بر اساس وحی الهی باشد. یعنی از وحی تبعیت شود. دلیلش را به خبیر بودن خدا ربط می‌دهند. «خبیر بودن» خدا یعنی خداوند از جزئیات امور به صورت تفصیلی خبر دارد و آگاه است. هرگاه خبیر در آیه‌ای و سوره‌ای می‌آید، در مورد اتفاقاتی صحبت می‌شود که ریزه کاری زیاد دارد. جزئیات زیاد دارد. آنقدر زیاد است که انسان خیلی وقت‌ها برایش قابل احصاء نیست و خداوند از آن آگاه است. برای همه این رویدادهای حادثه‌خیز هستند و به واسطه آن اعمال زیادی انجام می‌دهد و به همین دلیل صفت خبیر آورده می‌شود. اختلاف خانوادگی است و بین مرد و زن صحبت‌هایی رد و بدل می‌شود و خداوند به جزئیات سخنان این‌ها واقف است و آنها را در دادگاه عدل احضار می‌کند. خداوند به جزئیات امور آگاه است و انسان باید هر کاری که می‌کند بداند که بر اساس وحی آن کار را انجام می‌دهد. اینکه بدانیم در امور جزئی امر خدا چیست، خودش محل بحث است.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا (۳)

فضای این بحث خیلی برای جامعه و اجتماع باز است و بحث توکل خیلی مهم است و نوعاً هم برداشت‌های مختلفی از توکل وجود دارد. «توکل» به معنای اتکا و اعتماد به وعده‌های خداست یعنی اگر خدا وعده‌ای داده است، حتماً وعده‌اش صدق است و به این می‌گویند توکل. توکل با تسلیم و تفویض و رضا فرق می‌کند. توکل بخشی است که انسان اعتماد می‌کند و اصل هر پیشرفتی هم بر اساس توکل است. اگر سخنرانی رفتید و در دل شما آشوب باشد که

آیا این حرف‌ها که سخنان می‌زند درست است یا خیر و یا اگر مشاوره‌ای رفتید و نتوانستید به او اطمینان کنید، غیر ممکن است که بتواند بر روی شما اثر بگذارد. اگر کاری را خواستید شروع کنید و به درستی آن نتوانستید اعتماد کنید غیر ممکن است که آن کار را بتوانید انجام دهید. اعتماد در واقع ذخیره‌ای است که نوعاً قدر آن را نمی‌دانیم و به همین دلیل روی آن خیلی حساب نمی‌کنیم.

هفت سال اول، هفت سالی است که باید اعتماد فرزند به پدر و مادرش جلب شود و آنها را به عنوان ولیّ خودش قبول کند. اگر کسی توانست در هفت سال اول این اعتماد را ایجاد کند، در امر تعلیم و تربیت موفق است و اگر کسی نتوانست، پدر و مادر موفق نیست. البته ممکن است معلمی پیدا شود و این کار را انجام بدهد. بیشتر از هر چیزی و هر آموزشی در دوره اول، جلب اعتماد اهمیت پیدا می‌کند. جلب اعتماد پایه‌ای ترین عنصر در پذیرش ولایت در همه امور زندگی می‌شود.

در خانواده و ولایت همسر بر همسر نیز همینگونه است. اگر اعتماد ایجاد نشود، اصلاً ولایت جاری نمی‌شود. جریان هر ولایتی با توکل اتفاق می‌افتد. توکل را می‌توان همان دلگرمی و اعتمادی که از روی محبت جاری شده باشد، معرفی کرد. واژه خیلی جالبی است و بهترین تعبیرش هم این است که انسان بتواند به طرف مقابلش تکیه کند و او نیز تکیه‌گاه خوبی باشد. وقتی تکیه می‌کند فرو نریزد و احساس امنیت داشته باشد و ضربه نخورد لذا ارتباط خیلی جدی با ایمان دارد. بن هر ایمانی بحث اعتماد آن است.

در سوره مبارکه اسراء خلاصه کتاب حضرت موسی (علیه السلام) را همین موضوع مطرح می‌کند، «توکل علی الله و کفی بالله و کیلاً». یعنی این موضوع می‌تواند خلاصه یک کتاب آسمانی مانند تورات باشد. این نکته مهمی است. اگر کسی جنگ رفته باشد، این حرف را با تمام وجودش درک خواهد کرد. اگر به فرمانده اعتماد نداشته باشید، دودل می‌شوید و باعث لطمه زدن می‌شوید.

توکل در سوره موضوع مهمی است. اگر پیامبر، پیامبر است و به وحی متصل است، به او اعتماد کن. اگر گفت جنگ، به جنگ برو و اگر گفت صلح، صلح کنید. دلت نلرزد و به او تکیه کن.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ (۴)

نکته بعدی که در این جریان هم‌زیستی با پیامبر است این است که هر کسی که دل به پیامبر داد، لطفاً دلش را برای دیگری خرج نکند و همین جا بگذارد کنار پیامبر! اگر کسی دل به پیامبر داد و دل به خانواده و بچه و کار و... هم داد این دل تقسیم می‌شود و مرکز مدیریتش چند جا می‌شود. شما یک مرکز مدیریت بیشتر ندارید. مرکز مدیریت شما می‌شود پیامبر. تعیین اینکه چه کسی ولی ماست و مرکز مدیریت قلب ما را دارد، یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که در این سوره مطرح می‌شود.

در این راستا سنت‌های جامعه می‌توانند به صورت القایی مدیر باشند، مثل اینکه مثلاً ما برای طلاق و ازدواج قوانین خاصی قرار می‌دهیم که این‌ها در شرع نیامده است. دومین چیزی که ممکن است در مدیریت قلب ما ایجاد اختلال کند، مفاهیم‌های جامعه است. یعنی کسی را فرزندخوانده خود قرار می‌دهید و یک فهم عمومی ایجاد می‌شود که این فرزند شماست، حتی این‌ها نباید غلبه کنند. اگر رسول یا خدا حاکم نباشد، طبیعتاً فهم‌های عمومی جاری می‌شود و در وضعیت زندگی روزمره ما از این فهم‌ها زیاد است مثل عرفیاتی که ایجاد می‌شود در صورتی که این عرفیات چندان هم درست نیست.

مرکز مدیریت انسان اگر شرع و وحی نباشد لاجرم و به طور طبیعی سنت‌ها و عرفیات جایگزین آن‌ها می‌شوند. این‌ها جای رسول را می‌گیرند و حاکم می‌شوند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به لحاظ اقلیم یا به لحاظ سن مبارک‌شان یا به لحاظ شأن نبوتشان کاری را انجام می‌دهند. این‌ها به لحاظ تبعیت از ما ساقط می‌شود به دلیل موضوعش. اینکه پیامبر در کارهایش، شأن اختصاصی نیز دارد و ما نمی‌توانیم شأن اختصاصی را از پیامبر سلب کنیم چون او هم بشری است مثل ما.

اگر کسی قلبش را به پیامبر ندهد به این معنا که تبعیت از رسول نکند و به این معنا که پیامبر را در لحظه لحظه عمرش حس کند و تبعیت کند و قلبش به عنوان مرکز توجه به پیامبر به صورت خالصانه نباشد، به طبع این اتفاقی که برایش می‌افتد این است که باید ولایت کسی دیگر را بپذیرد. اگر بنا بود زیر بار کسی برود چه کسی بهتر از پیامبر، اما مع الاسف زیر بار سنت و فهم عمومی و عرفیات می‌رود. چون این‌ها مخفی هستند، آدم نمی‌داند از کجا می‌خورد.

اگر کسی در زندگی اش بنشیند و فهرستی از مواردی را که سنت است تهیه کند و سنت‌هایی که شرع اصلا قبول ندارد را مشخص کند، بعد ببیند چقدر این سنت‌ها در زندگی اش حاکمیت دارد، متوجه مطلب خواهد شد. یا مثلا اتفاقی در زندگی انسان افتاده است که خوش یمن نیست، برگردد و به رفتارهای خودش توجه کند و زمینه‌های بروز آن مورد را بررسی کند. به طور طبیعی می‌تواند چند مورد تبعیت از عرف و سنت‌هایی که معلوم نیست از کجا آمده است را در رفتارهای خودش مشاهده کند. این‌ها جای وحی و پیامبر را گرفته است.

شما زمانی در مسجد پیامبر پشت سر او نماز می‌خوانید، اما یک مرتبه نسبت به پیامبر تردیدهایی دارید. ریشه تردید را که نگاه می‌کنید می‌بیند که پیامبر را قبول کرده‌اید اما در کنار پیامبر، چیزهای دیگری را هم قبول کرده‌اید! می‌گوییم این حوض ترک برداشته و دیگر آب در آن جمع نمی‌شود یا مثلا توپ سوراخ شده، باد در خودش نمی‌گیرد، دیگر امر خدا در آن واقع نمی‌شود. چطور یک قلب ترک برمی‌دارد؟ به وسیله پذیرش سنت‌های جاعلی (نه جاهلی) جامعه و ترجیح دادن آن به پیامبر و وحی. این سوراخ قلب، سنت‌های جاعلی است. این سنت‌ها بر دو دسته است. یکی سنت‌های جاعلی است که بر اساس آن قضا و حکم صادر می‌شود و یکسری هم سنت‌های جاعلی است که بر اساس آن حسن و قبح ایجاد می‌شود. این دو سنت جامعه را احاطه می‌کند و از فرهنگ‌های قبلی یا فرهنگ‌های مجاور و بین‌المللی می‌آید. بنابراین هر چیز بین‌المللی را هم نمی‌توان گفت امر فطری، برخی اشتباه نکنند. جعل بین‌المللی هم ممکن است صورت بگیرد. این می‌شود نقطه‌های ترک برداشتن برای مؤمنین. خیلی از ناراحتی‌های افراد از یکدیگر به جعلیات باز می‌گردد.

در مصادیق عینی جامعه، گاهی برخی از رخدادها و رویدادها وقتی اتفاق می‌افتد، عین یک حقیقت اتفاق می‌افتد. یعنی اگر کسی مسائل جعلی و قراردادی جامعه برایش عین وحی شد، گویی که در قلبش دو تا مدیریت قائل شده است. گویی یک چشمش می‌گوید گریه کن و چشم دیگر می‌گوید بخند! یک گوش صدای مداحی می‌خواهد و گوش دیگر ترانه شنیدن می‌خواهد و ... خیلی از ما دچار چنین وضعیتی هستیم. وقتی چنین کسی پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار می‌گیرد و وقتی ایشان دعوت به جهاد می‌کنند، حتما چنین فردی را ترس فرا می‌گیرد. نمی‌تواند شجاع باشد. کسی که اهل جعلیات جامعه باشد، نمی‌تواند شجاع باشد. شجاعت را برخی به مسائل اخلاقی و ژنتیک ربط می‌دهند در حالیکه شجاع کسی است که می‌تواند به رسول توکل کند و وقتی فرمان جهاد می‌دهد، پشتش به رسول گرم شود و سپس به جلو برود. به این معنا هیچکس شجاع نیست. شجاع یعنی اینکه می‌تواند تکیه کند به رسول و ترسو یعنی اینکه جاخالی دارد و مصلحت‌اندیشی می‌کند.

ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً (۵)

این آیه خیلی مطالب شفاف و واضحی برای ما دارد. وقتی پیامبر به مدینه تشریف می‌برند، اتفاقی که می‌افتد این است که مثلاً قبلاً زمین و خانه و فامیل و خانواده داشته‌اید و با آمدن پیامبر، پیامبر می‌شود پدر همه و مالکیت اموال آن شهر و همه به دست پیامبر می‌افتد. مثل فرزندی که همه زندگی‌اش در اختیار پدر است. پیامبر را بالادست همه روابط می‌داند. رسول می‌شود صاحب اولاد و اموال و کل ساختار فرد و پذیرش این موضوع برای افراد خیلی سخت می‌شود.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً (۶)

خدا در این سوره از گفتن حق ابایی ندارد اینکه می‌گوید «ازواجه امهاتکم» منظور این است که خیالتان راحت باشد، وارد چنین بی‌بیتی شده‌اید. حد بیت شده است کل مدینه، بلکه هر جایی که اسلام هست. همه ما به اعتبار پیامبر برادران و خواهران یکدیگر هستیم.

جالبی داستان در این است که پیامبر تنها نیامده است بلکه گروهی هم به همراه دارد. اول کار باید کسانی که اسلام را می‌پذیرند دارایی‌ها و اموالشان را باید تقسیم کنند. بعد افراد باید به کسانی اعتماد کنند که قبلاً آنها را ندیده‌اند. فقط بحث مادیات نبوده است، این‌ها از امنیت خود و خانواده‌هایشان نیز می‌ترسیدند. ما فکر می‌کنیم زندگی با پیامبر امری ساده و معنوی و راحت است! اما در همان ابتدا با علامت سوال‌های زیادی روبرو می‌شوید. کسی آمده که مؤمن شده است، اما پیامبر از کجا می‌دانی که او واقعا مسلمان شده است؟ خیلی از کسانی که آمده‌اند، برده هستند و نگاه به برده، نگاه ناامنی است. مردم باید اعتماد کنند و گرنه نمی‌توانند بپذیرند. عده‌ای تحلیل کردند و اتفاقاً تحلیلشان هم درست بود که در این عده مهاجرین افراد بدی هم وجود دارد. همین افراد مهاجر که توسط انصار مأوا پیدا کردند، شدند عامل سقیفه. خیلی از این تحلیل‌ها درست بود اما باید تابع وحی بود و این خیلی سخت است که بعد از تحلیل، باز هم باید به پیامبر اعتماد داشت.

به گواهی تاریخ این افراد اخلاق‌های تندی داشته‌اند، چگونه می‌شود این افراد اطراف پیامبر باشند؟ این مسائل به همین راحتی در ذهن متبادر می‌شود. در هر صورت به پیامبر ظن سوء پیدا می‌کنید.

«امهات»: ازواج پیامبر را به عنوان امهات جعل کرده است. کسی حق ازدواج با این زنان را ندارد. مادر جامعه می- شود و باید روابط مادر و فرزندی شود و در این خیلی حرف‌هاست. تعدادی خانم تبدیل به مادر می‌شوند. باید احسان به والدین شود و بدی‌هایش را بپوشاند.

احکام در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در مورد ائمه (علیهم السلام) لزوماً جاری نیست. مگر اینکه در مواردی خودشان اشاره‌ای به احکام داشته باشند.

باید سوره‌های قرآن را طوری خواند که همه استرس‌هایی که در آن زمان وارد می‌شده است، یک مرتبه به ما هم وارد شود، این می‌شود تدبر. خودمان را در آن زمان بگذاریم و بر آن اساس بخوانیم.

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً (۷)

برخی از آیات شاخص اتفاقات و رویدادها هستند. در قرآن هر جا این دو آیه ۷ و ۸ می‌آید یعنی اوضاع جامعه در حال به هم ریختن است. چون از میثاق غلیظ می‌گوید و این نشان از زلزله‌ای قوی دارد. برای وقوع آن در حال آماده‌سازی است که اگر آمد به خوبی و خوشی بگذرد.

انسان دو میثاق دارد؛ یکی با خود خدا که البته آن را با عهد معرفی می‌کنند، عهد الست و یک میثاق نیز با پیامبران دارد که خیلی غلیظ است.

«میثاق» یعنی اینکه همه انسان‌ها به نوعی پیامبران را پذیرفته‌اند و با آنها عهد بسته‌اند.

لَيْسَ لِلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً (۸)

معیار بهشت بردن افراد این است که بینند پای این میثاق مانده است یا خیر.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَجُنُوداً لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيراً (۹)

داستان از اینجا شروع می‌شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) حرفی می‌زند که می‌خواهد زمینه‌سازی کند و این یعنی خبری شده است.

إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا (۱۰)

گاهی تجربه این آیات خیلی جالب می‌شود. بعید است کسی را دیده باشیم که از ترس چشم‌هایش کج شده باشد. اما زمانی کسی در مسجد بوده است و از شنیدن خبر حمله از چپ و راست، چشم‌هایشان از ترس تا به تا شد. دیدن این تصاویر حتی در خواب هم که شده بد نیست. دل‌ها به حنجره‌ها می‌رسد، گویی قالب تهی می‌کند. در خواب می‌شود کابوس. «و تظنون بالله الظنونا» یعنی این فرد باورهایش شروع می‌کند به بالا آمدن. هر کسی خدا را کم‌شاخه باشد و شناختش عمق نداشته باشد و صوری وارد مسجد شده باشد، شروع می‌کند به گفتن اینکه اصلاً چرا پیامبر را باور کردیم؟! و انواعی از چراها در ذهنش می‌آید. آیا خدا اینگونه خواسته است؟ ...

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱)

خود خبر سهمگین بود، منافقین هم در آن می‌دمند که بین فقر است و بدبختی و بیچارگی! و عده‌ای در جامعه بگویند بیچاره می‌شوید.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲)

«غرور» یعنی آدرس اشتباهی، مسیری که به اشتبای رفتی، کج رفتی. شروع می‌کنند به فریب و گفتن اینکه این‌ها وعده سرخرمن است.

وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳)

رسانه در آن زمان هم بوده است. کلام، مادر رسانه است، نه تکنولوژی. تکنولوژی یک ابزار است و رسانه یک صوت است.

«یا اهل یثرب»؛ اسم می‌آورد با تعابیر کنایی و تحقیرآمیز. مثل اینکه بگویند ای کسانی که این محل از ده هزار سال پیش به شما ارث رسیده است، دیگر اینجا جای شما نیست! این‌ها جای شما را می‌گیرند و بعد زن و بچه شما را نگه می‌دارند. در جنگ‌ها این اتفاق می‌افتد و خیلی خطرناک است. این مربوط به جنگ احزاب است که در آن یهود و مشرک با هم جمع می‌شوند.

اگر برگردید همه کشته می شوید و اسیر می شوند. تحت تأثیر این رسانه برخی اجازه بازگشت می خواستند و دلیل- شان این بود که خانه ما پناه ندارد. عوره بوده است و حصار نبوده است. مشکل این افراد پوشش نبوده است، عمدا حصار نمی کشیده اند و خیلی هم اعتقاد به حصار نداشته اند. اینکه در خود جنگ هم تبلیغات مختلفی وجود دارد و عده ای نیز بخواهند اذن برای فرار بگیرند، همین اوضاع را وخیم تر می کند.

وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)

خدا نکند در دنیا و آخرت خداوند بخواهد دست عده ای رو شود. همه اسرار نزد خدا هست.

ظاهرا این افراد به بهانه حفظ و نگهداری از خانواده شان می خواهند از جنگ طفره برونند اما باطن کار این است که این افراد ایمان در قلبشان رسوخ نکرده است و به راحتی خود را همرنگ کفار می کنند. با یک عرف سازی و با یک جو، نماز و حجاب و دین را کنار می گذارند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا (۱۵)

این در حالی است که این فرد به جا علیات و سنت های جاری هم پایبند نیست، چه برسد به سنت ها و جعل های الهی! در عرف و سنت خودشان است که در جنگ وقتی مهاجمی بیاید، کنار نروند. اما حتی همین عرف و سنت را هم کنار می گذارند.

قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۶)

این آیه عجیبی است. در عین اینکه می گوید این ها در فرار کردن خود موفق نیستند، موفق هستند. به هر حال می- میرید یا کشته می شوید و یا ممکن است بیست سی سال هم در دنیا زندگی کنید اما این متاع کمی است. اگر کسی از جنگی که رسول پیش از آن است فرار کند، زنده ماندنش نفعی برای او حاصل نمی کند. اگر فرار برای علم، عمل صالح و ... باشد، در هر صورت صاحب نفع نخواهد شد. این آیه را باید دائم دید، چون زمانی که انسان می خواهد از معرکه فرار کند به فکر منفعت است، برای خانواده اش و نسلش و جامعه اش و ... اما اگر به این رفتن اطلاق فرار شود، نفع و خیر از زندگی اش نخواهد دید.

این خودش یک موضوع است که در ادامه سوره به آن می‌رسیم. الان باید قائل باشیم که پیامبر هست یا نیست. اگر نیست، پس کیست که می‌تواند چنین حکم کند و اگر کسی نباشد، که با خاتمیت پیامبر و نظام عمومی قرآن منافات دارد. اما اگر هست، کیست که این حکم را به راحتی به فرد می‌دهد. باید قائل شوی به اینکه رسول زنده است و احکامش جاری است و این احکام طی فرآیندی به تو می‌رسد.

قائل شدن به جریان حکم در طول زمان و در طول تاریخ، به صورت آسان و به یمن و برکت رسول اسمش صلوات نامیده می‌شود. «صلوات» یعنی اینکه حکم خدا توسط رسول که در اینجا به نبی تعبیر شده است، چون از مقام نبوت رسول می‌گوید، جاری می‌شود. مقام نبوت از مقام رسول بالاتر است. مقام وحی و قرآن است. مقام نبوت، حکم را در هر زمان برای هر امر به صورت ساده و به مختصر التفاتی جاری ساخته است که به اعتبار جریانش، به آن «صلوات» و به اعتبار جهتش به آن «صراط» گفته می‌شود و این دو خیلی با یکدیگر در ارتباط هستند.

در سوره‌های فرقان به موضوعات دیگری هم جهاد گفته می‌شود. هر جایی که خالی کردن این میدان باشد به آن فرار گویند. ملاک آن حفظ دین و احکام الهی است. باید بنا را بر فرار نکردن گذاشت. مجوزی برای فرار نیست.

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَ لَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لَا نَصِيرًا
(۱۷)

داستان را به این سمت می‌برد که در انتهای این داستان قرار است انسان بفهمد نسبت به توحید نقص جدی دارند. این آیه را به دو صورت مثبت و منفی می‌توان خواند. اگر کسی اهل جهاد شد ولی و نصیر دارد. آقا و سرپرست دارد، الهام کننده و دستگیر دارند. این جنبه بشارتی است و جنبه اندازی آن شدید است.

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَ لَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا (۱۸)

در اینجا عده‌ای به نام «معوِّق» پیدا می‌شوند. با تأخیر در کار خیر، نشدن آن را رقم می‌زنند. برای انجام کار خیر باید سریع وارد شد و گرنه به تعویق می‌افتد و نمی‌شود. این دوتا، یک موازنه است. هر کسی در کار خیر تسریع نکند، در کار غیر خیر تسریع و عجله خواهد کرد. هر کسی در کار خیر تسریع کند، حتما در به تعویق انداختن کار شر قدرت پیدا خواهد کرد. برخی می‌گویند ما نمی‌توانیم از برخی از گناهان دست برداریم، راهش این است که در انجام آنها تعویق بیندازد یا در امور خیر تسریع ایجاد کند.

این افراد در جامعه یاد گرفته‌اند و از فرآیند تعویق استفاده می‌کنند. فرآیند جالبی است. یعنی در یک جامعه دینی حساس به کفر، خوب جواب می‌دهد.

تعویق مربوط به افراد مؤمن تر است. نفی مبارزه نمی‌کند بلکه در زمان مبارزه اسم از تدبیر می‌آورد. جانمایه تعویق را تدبیر می‌داند. اینقدر شاید شاید می‌آورد تا آنها مجهز می‌شوند. هر چقدر ما نسبت به نابودی دشمن تعویق داریم، دشمن در نابودی ما تسریع دارد و این قاعده است. هیچوقت دشمن احمق نیست که نسبت به نابودی مؤمنین تعویق داشته باشد. این معوقین برادران دینی شما هم هستند. هم فرار، هم تعویق در جامعه دینی وجود دارد و باید ظرفیت فرد نسبت به همه بالا برود.

أَشِحَّةٌ عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا (۱۹)

زندگی پیامبر خیلی سخت بود اما زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پنج سال حکومتشان به مراتب سختی بیشتری داشت. وقتی نهج البلاغه را می‌خوانید همین حرف‌ها را در خطابه‌ها می‌بینید. زندگی هر روز امیرالمؤمنین شبیه آیه ۱۹ است.

آرزوی سختی دارم، اینکه لحظاتی از عمر خود را کنار ایشان زندگی کنم و ایمانم نشکند. در این پنج سالی که حکومت داشتند دائماً درگیر سوق دادن مردم به جنگ بودند و سه جنگ اساسی انجام دادند. ایمان‌های ما داغ نشده و در کوره نرفته است. وقتی ایمان ما کوره‌ای نیست، بسیاری از مواهب قرآن از ما سلب می‌شود. حالا باید از خدا بخواهیم در مشاهدات ملکوتی‌مان و در زندگی‌های‌مان در لحظاتی ما را در این کوره‌ها قرار دهد تا ایمان‌مان شکل بگیرد. از این امتحان‌ها ترسیم. برخی از سختی و مجاهدت دلشان می‌لزد. دعا کنیم تا ایمانی داشته باشیم که در فشارهای فراوان نشکند.

تا انسان نتواند خود را با آن صحنه‌ها مواجهه کند، به ایمان در تراز این آیات نمی‌رسد. برای ما این آیات را نمی‌گویند که داستان باشد بلکه می‌خواهد بگوید تو مراقب باش از این‌ها نباشی، در هر حال آماده جنگ باش.

تعمیل در فرج امام زمان (عج) صلوات